اعتماد
info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین‌نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
- جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر : سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: نشر روز تاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۲/۰۸ ■ غروب آفتاب: ۱۷/۰۲ ■ اذان مغرب: ۱۷/۲۲ ■ اذان صبح فردا: ۵/۴۵ ■ طلوع آفتاب فردا : ۷/۱۴

حرکات موزون

جوک خنده‌دار

مهدی استاد احمد

شعر طنز

بسیار هوای شهرمان آلوده‌ست/ای کاش که این غبار هم فیلتر داشت
حالا که شده‌ست منتشر CO_2/ای کاش که انتشار هم فیلتر داشت
غم نیست اگر فصل زمستان گرم است/ای وای اگر بهار هم فیلتر داشت
یافکر کنید فی‌المثل انجیر و/سیب و هلو و خیار هم فیلتر داشت
یافکر کنید با صدا خندیدن/حتی جوک خنده‌دار هم فیلتر داشت
پس شکوه نکن ز فیلترنت لطفا/آرام بگیر! هیس! ساکت لطفا

تخته‌سیاه

منتظر برف نباشید

مدارس تهران امروز هم تعطیل است و تهران خلوت و کم ترافیک‌تر. آلودگی هوا اما همچنان پرقدرت در صحنه حاضر است و گروه‌های حساس بهتر است که در خانه بمانند و بیرون نیایند. هواشناسی صبح روز دوشنبه پایتخت را آفتابی پیش‌بینی می کند و خبر می‌دهد: بیشترین درجه هوا ۱۵ درجه سانتی گراد و کمترین درجه هم ۷ درجه سانتی گراد است. پیش‌بینی‌ها می گویند هوای تهران از روز سه‌شنبه سردتر می‌شود و اگر منتظر ابر و باران و برف هستید باید تا هفته آینده صبر کنید. در بازار ارز هم قیمت هر یک دلار چهارهزار و سیصد تومان است و هر یک یورو هم پنج‌هزار و سیصد تومان. سکه بهار آزادی یک میلیون و چهارصد و چهل و شش تومان شده است و هر یک گرم طلا هم صد و سی و چهار هزار تومان.

متن در حاشیه

کاوه فولادی‌نسب

اعتراض؛ هدف یا وسیله؟

در دوران دانشکده همکلاسی‌ای داشتم که همیشه به مسائل نگاه منتقدانه داشت؛ تیزبین و ریزبین بود و مو را از ماست می کشید، با دلایل کافی پدیده‌ها و رویدادها و افراد را نقد می کرد، فهرستی از ایرادها و آسیب‌های‌شان را می گذاشت روی میز کافه دانشکده و به راحتی حکم می‌داد که فلان چیز خوب نیست یا بهمان چیز باید تغییر کند. تا این جای کارش -حتی می‌توانم بگویم- غبطه‌برانگیز بود (هم نگاه تیزبینش که در همان سن‌وسال کم، چیزهایی را که خیلی‌های دیگر در آینه نمی‌دیدند، او در خشت خام می‌دید، و هم توانایی بلاغی‌اش که به او کمک می کرد مسائل مختلف را به هم ربط بدهد و به نتیجه دلخواهش برسد)، اما از این جا به بعد، دیگر چیزی برای گفتن نداشت. او برای نقد ذهن تحلیلگر خوبی داشت، اما برای پیشنهاد جایگزین نه ذکاوت داشت، نه قریحه، نه جامع‌نگری و نه مآل‌اندیشی. گفت‌وگو با او همیشه به بن‌بست می‌رسید. پنبه‌زن خوبی بود، اما از چینی‌بندزنی چیزی نمی‌دانست. برای فصل کردن آمده بود، نه وصل کردن. دلایل سلبی را پشت سر هم ردیف می کرد، اما در حرف‌هایش خبری از ایجاب نبود. یک «من می‌دونم» قلمبه مدامی توی حرف‌هایش بود و برای همین به یاد کودکی‌های‌مان، سفرهای گالیور و آدم کوچولوهای دوروبرش، اسمش را گذاشته بودیم گِلام. او یک «معترض حرفه‌ای» بود؛ به بعدش کاری نداشت! زندگی‌اش پایین و بالاهای زیادی داشت و وقتی به ثبات و آرامش رسید که متوجه شد اعتراض کردن بدون داشتن چشم‌اندازی مشخص از آینده می‌تواند مخرب‌تر و مهلک‌تر از هر کار دیگری- حتی سکوت- باشد. در مواجهه با پدیده‌های مختلف، هر کدام از ما به فراخور شیوه نگاه و عمق درک و قدرت تحلیل‌مان می‌توانیم بررسی و نقد کنیم، اما خوب- و حتی لازم- است که در کنار اعتراض، به جایگزین‌ها و راه‌حل‌های دقیق عملی هم فکر کنیم. می گویند حرف باد هواست، باور نکنید، حرف باد هوا نیست، می‌شود برای یک دستمال قیصریه را به آتش کشید. اعتراض هدف نیست، وسیله‌ای است برای رسیدن به هدف‌های والاتر، برای اصلاح امور.

تلگرام‌چی

مجتبا پورمحسن

شب‌های بدون تلگرام

مسوول صفحه پیغام می‌دهد به تلگرام‌چی صفحه که من باشم: فردا نشد؟ پریروز گفته بودم فردا می‌نویسم، یعنی یک روز قبل از پیغام آخرش. می گویم تلگرام که از دسترس خارج شد، می‌بینم دارم در تلگرام با هم حرف می‌زنیم! جمله‌ای معترضه‌ای می‌نویسم: البته تلگرام دسکتاپ گویا هنوز کار می کند. نیم ساعت قبل یک خبرگزاری خبر داد که تلگرام و اینستاگرام برای مدتی محدود از دسترس خارج شده است. قرار نیست به شما دروغ بگویم، حتی اگر حرفی را که می‌زنم دوست نداشته باشید. راستش وقتی دیدم اینستاگرام و تلگرام حذف شده، حس خوبی سراغم آمد. با خودم گفتم جدای از جریانات مشکوک اخیر، اگر تلگرام و اینستاگرام و اینها نبود —و فعلا قرار شده مدتی نباشند- امشب را بدون استرس خواندن اخبار و نوشته‌های پر از کینه و نفرت پراکنی علیه یکدیگر؛ کینه‌هایی که جهان را فرا گرفته‌اند، بگذرانیم. نه، البته که نه، من نه مدافع محدودیت آزادی اطلاع‌رسانی هستم نه با جریان آزاد اطلاعات دشمنی دارم. اگر هم بودم —که نیستم- فرقی نمی کرد، چون در جهان امروز، تحدید جریان اطلاع‌رسانی غیرممکن است. اما کاش آن روی سکه غرق شدن زندگی‌مان در جنگل وسیع ابزارهای اطلاع‌رسانی را هم ببینیم. این هفته می‌خواستم یک کانال خوب تلگرامی را معرفی کنم، کانال «سایه‌سار» که نوشته‌های همکار منتقدم سایه اقتصادنیا درباره زبان و ادبیات و فرهنگ است و انصافا مطلب جذاب و دلنشینی دارد. حالا که نمی‌توانم تا اطلاع ثانوی شما را به تلگرام ارجاع دهم، می‌توانم توصیه کنم مجله خوب و وزین جهان کتاب را تهیه کنید و نوشته‌های خانم اقتصادنیا را در آنجا دنبال کنید. امشب و فردا شب و شب‌های دیگر بدون تلگرام و اینستاگرام را هم با همان دلمشغولی‌هایی بگذرانید که قبل از آمدن این شبکه‌ها با آنها سر می کردید. نه، البته که نفسم از جای گرم بلند نمی‌شود. من هم با درآمد نخور و بمیر (همان بخور و نمیر سابق!) روزگار می گذرانم، اما تجربه جهان بدون خبرها و نوشته‌های استرس‌زای تلگرامی هم برای چند روز و چند شب تجربه بدی نیست، نه؟

تیتر مصور | دو سوم هوای آذر ۹۶، ناسالم بود

علیرضا پاکدل

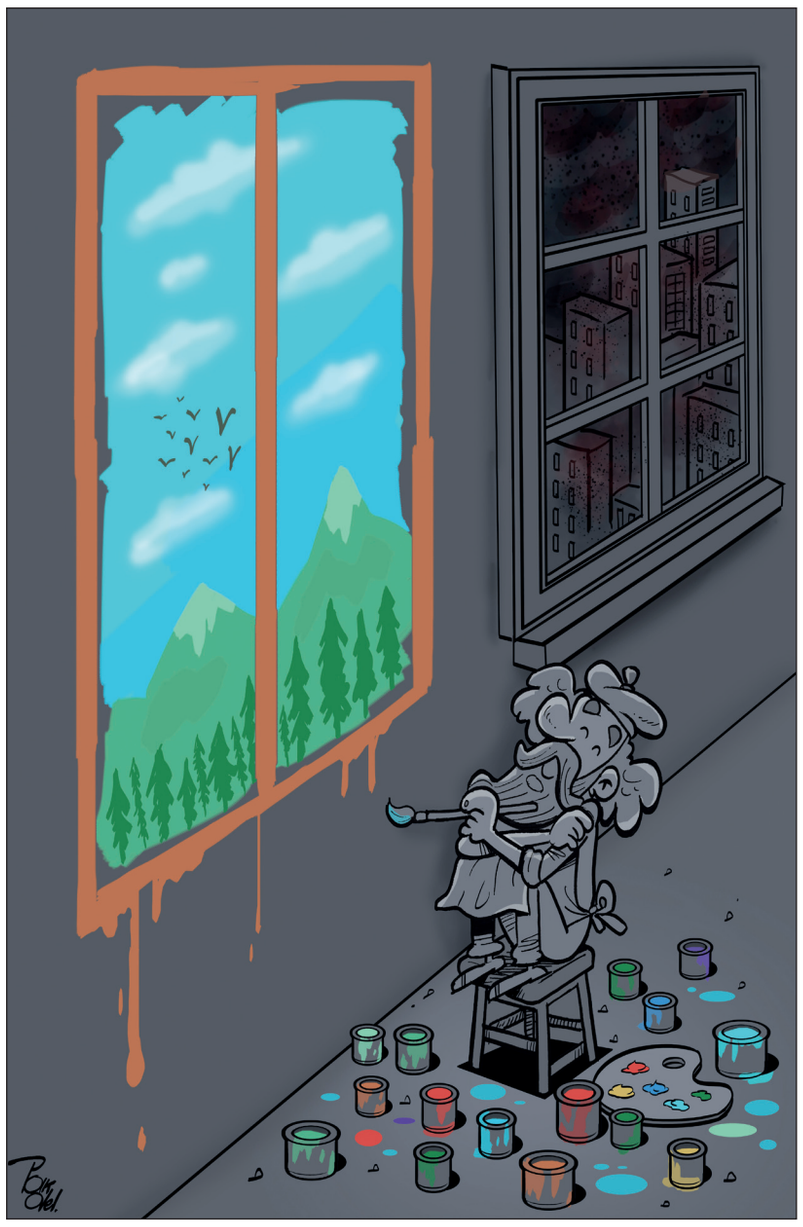

سروتونین

رامبد خانلری

شهر گربه‌ها

خواهرم کلاس دوم دبستان بود و سن من هنوز به مدرسه رفتن نمی‌رسید. در کتاب علوم دوم دبستان تصویر گربه‌ای بود که از لبه دیواری رد می‌شد و گلدانی پس پای او از روی دیوار افتاده و شکسته بود. من این عکس را با قیچی بریده بودم که برای خودم باشد و خواهرم هر روز آن را داخل کیفش نگذارد و به مدرسه نبرد. وقتی معلم خواهرم از او پرسیده بود چرا عکس داخل کتابش را بریده؟ خواهرم در جواب گفته بود چون در خانه یک برادر بی‌شعور دارد. من بی‌شعور نبودم من عاشق گربه‌ها بودم و نقاشی کشیدن. یک دفتر نقاشی داشتم که تمامش پر بود از نقاشی همان عکس، می‌خواستم عین خودش را بکشم، نشد، عین خودش را از کتاب علوم خواهرم بریدم. همان سال‌ها بود که گربه‌ای در حیاط خانه ما بچه زایید؛ سه توله کاموایی و خواستنی. من هر روز برای آنها شیر می‌ریختم و می‌ایستادم به تماشای شیر خوردن گربه‌ها. سپرده بودند به گربه‌ها دست نزنم، گفته بودند کسی که به گربه‌ها دست می‌زند زگیل درمی‌آورد. یک روزی یکی از بچه گربه‌ها را بغل گرفتم و تا شب بیشتر از هزار مرتبه خودم را در آینه نگاه کردم. زگیل درنیاوردم اما شب که شد قبل از خوابیدن از ترس گریه کردم و بعد از اعتراف به گناهم با گریه پرسیدم اگر در خواب زگیل درآوردم از کجا بفهمم؟ خدا بیامرز مادرم خیالم را راحت کرد تا من خوابم ببرد. از آن روز به بعد هم به گربه‌ها غذا می‌دادم، هم بغل‌شان می‌کردم و هم برای گربه‌های دیگری که کسی نبود بهشان غذا بدهد و بغل‌شان کند غصه می‌خوردم. این روزها تهران شباهت زیادی به آن سال‌های حیاط خانه ما دارد. بیشتر جاهای شهر آدم‌های زیادی پیدا می‌شوند که به گربه‌ها غذا بدهند و بدون ترس از زگیل آنها را بغل کنند. نمی‌دانم چه شد که این‌طوری شد اما خوشحالم که شد. خوشحالم که مردم برای گربه‌های جلوی خانه‌شان اسم می‌گذارند و به جای اینکه به «گربه»ها غذا بدهند به «پشمک» و «قندیل» و «نبات» و «پاستیل» و... غذا می‌دهند. مثل من که به «پیانو» و «ببری» و «فیگارو» غذا می‌دادم. «پیانو» سیاه و سفید بود، «ببری» طلایی بود و «فیگارو» هم اسم گربه پینوکیو بود. حالا هر وقت می‌بینم جلوی گربه‌ای غذای خشک ریخته‌اند، یا که یک مغازه جای اینکه گربه‌ای را با لگد از در مغازه‌اش براند دستی از سر محبت به سر او می‌کشد فکر می‌کنم بچه شده‌ام و در حیاط خانه خودمان به گربه‌ها غذا می‌دهم و غصه گربه‌های دیگر را نمی‌خورم.

در خواب خیابان

اکبر میرجعفری

ای برادر کجایی؟!

زن جوان نشسته بود جلوی در اداره. بچه یک ساله‌اش هم روی پایش. رو به روی دادسرا. چهره‌اش مثل هزاران زنی بود که هر روز این حوالی می‌بینم. خسته‌هایی که با این اطراف غریبه‌اند. می‌آیند که مشکل‌شان حل شود؛ اما معمولا خسته‌تر بر می‌گردند. زن خسته و تکیده بود؛ بچه‌اش از او تکیده‌تر. طوری اطراف را نگاه می‌کرد که از نگاهش غربت و استیصال می‌بارید. چند قدمی او بودم که لنگه کفشش را از پا بیرون کشید و گرفت جلوی چشمانش. زیره کفش مثل دهان تمساح باز شده بود. فقط در یک نقطه به رویه چسبیده بود. زن نگاهی به کفش انداخت و آن را گذاشت کنار خودش. بعد خیره شد به روبه رو. جایی که قرار بود او را از استیصال درآورد. معلوم بود که با آن کفش نمی‌تواند قدم از قدم بردارد. نشسته بود؛ چون نمی‌توانست راه برود. از کنار او گذشتم. پیچیدم داخل کوچه. بعد مثل اینکه نگاه او مرا وادار به برگشتن کرده باشد، برگشتم. دوباره از کنار او گذشتم. می‌خواستم به او بگویم: از من کمکی بر می‌آید؟ اما مانده بودم که او چه پاسخی خواهد داد.

دل را به دریا زدم و به او گفتم: «خانم، چند قدم اون طرف‌تر، یه پیرمردی نشسته که کفاشه.»

زن مثل اینکه در اوج غربت آشنایی را یافته باشد، خوشحال شد و گفت: «کجا؟ خیلی راهه؟»

گفتم: «نه، اگه می‌خوایید، کفشتون رو بدید، من می‌برم. یه چسبی که بزنه کافیه.»

زن خجالت کشید؛ رویش نشد کفشش را به دست من بدهد. اصرار کردم و گفتم: «برای من کاری نداره. اگه بخواهید براتون می‌برم.»

زن اما بیشتر خجالت کشید. مِن و مِنی کرد و گفت: «داشتم از جوب رد می‌شدم، لیز خوردم، افتادم. کفشم پاره شد.»

گفتم: «باشه. اون آقامی تونه براتون درستش کنه.»

زن گفت: «نه شما زحمت نکشین. برادرم برام می‌بره. همراهمه. رفته یه چیزی بخره. الان بر می‌گرده.»

گفت برادر و خیالم راحت شد؛ اما ته دلم گواهی می‌داد: «زنی که برادر دارد، غریبه نیست؛ مستاصل نیست». ای برادر کجایی؟!

به روایت دیگر

در ۴۸ سالگی قانون حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان از محمود دولت‌آبادی درباره تاثیر این قانون پرسیدیم؟

انگار نه انگار

نازنین متین‌نیا

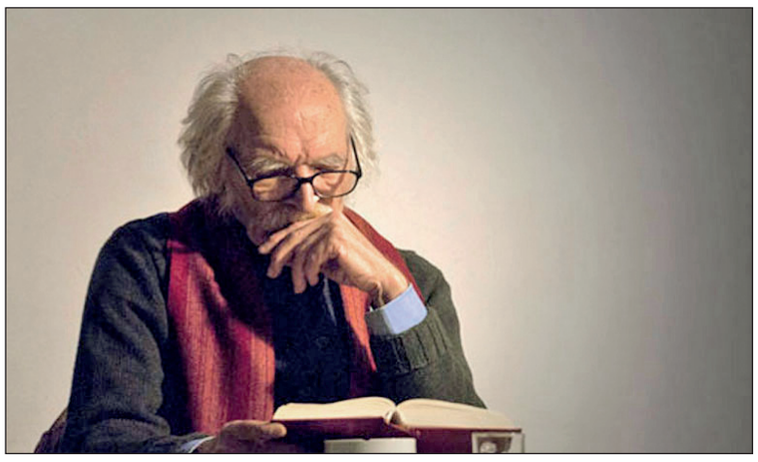

نامش را گذاشت «جنایت ادبی» و اعتراض کرد: «مسوولان نباید چشم روی «جنایت‌های ادبی» ببندند. کسانی که حقوق میلیاردی می‌گیرند، باید حقوق خلاقیت، ادبیات و فرهنگ را بشناسند و آن را به‌جا بیاورند». اعتراضش به انتشار فایل صوتی کتابی بود که مجوز چاپ ندارد اما غیرقانونی تکثیر می‌شود. صدای اعتراض محمود دولت‌آبادی را مردم و رسانه‌ها شنیدند و حتی آن را تبدیل به یکی از سوژه‌های مهم بهار سال ۹۵ کردند. اما از آن بهار تا همین زمستان همچنان مشکلات ادامه دارد آنقدر که دولت‌آبادی باز هم در مراسم جایزه احمد محمود به ممنوعیت انتشار آثار این نویسنده اشاره می‌کند و از مدیران فرهنگی می‌خواهد که مقابل جعل و پخش آثار نویسندگان باشند. حالا یک هفته از این صحبت‌ها گذشته است و تقویم یادآوری می‌کند: «چهل و هشت سال پیش و در چنین روزی قانون حمایت حقوق مولفان و مصنفان و هنرمندان، در مجلس شورای ملی تصویب شد تا اهالی فرهنگ و هنر، خیال‌شان جمع باشد که حق خلق آثار از آن آنهاست و هر دزدی از آثار آنها با هر نامی، پیگیری قانونی و البته مجازات قانونی دارد.» همین یادآوری بهانه‌ای شد تا دوباره سراغ محمود دولت‌آبادی برویم و بپرسیم که در نهایت همه این حرف‌ها و اعتراض و عمر چهل و هشت‌ساله قانون حمایت حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان چرا همچنان اتفاقی رخ نمی‌دهد و از پس این همه سال تجربه، مشکل اصلی کجاست.

■ **سال‌هاست که به دزدی‌های ادبی معترض هستید و سال‌هاست که این اعتراض‌ها ادامه پیدا کرده و اتفاقی هم رخ نداده. فکر می‌کنید مشکل اصلی از کجاست؟**

چندبار گفته باشم خوب است؟! همیشه گفته‌ام و باز هم می‌گویم. مشکل اصلی از بی‌قانونی است. در برابر قانون مسوول نیستند و تبعات این اتفاق‌ها هم از همین بی‌قانونی است.

■ **اما ۴۸ سال است که قانون حمایت از حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان در مجلس تصویب شده است. قانون که هست، اما همچنان اعتراض‌ها ادامه دارد؟**

بله، قانون به اسم هست و روی کاغذ. اما قانون را به راحتی برمی‌دارند و هر زمان که لازم باشد خلاف آن عمل می‌کنند. سال‌هاست که از من نویسنده دزدی می‌شود و حقوق و کیفیت آثارم ضایع می‌شود. از هنرمندانی که در سینما و تلویزیون کار می‌کنند و فیلم و سریال می‌سازند تا مدیران فرهنگی این حقوق را زیرپا می‌گذارند. استفاده از آثار من یا نویسنده‌های دیگر بدون رعایت حقوق قانونی ما اتفاق می‌افتاد و می‌افتد و کسی هم انگار نه انگار؛ سرانجام باید راه‌حل اساسی برای این ماجرا پیدا شود.

■ **و آن راه‌حل اساسی چیست؟**

اجرای واقعی قانون. قانون باید در این مملکت حکمفرما شود تا این مملکت به عنوان یک کشور و جامعه شهرنشین قابل درک باشد. وقتی در جامعه شهری زندگی می‌کنید و با جامعه‌ای صدها برابر پیچیده‌تر و بزرگ‌تر روبه‌رو هستید، تنها چیزی که می‌تواند کارها را سامان‌دهی کند و جوابگو باشد، قانون و رعایت آن است. جامعه مدنی با اجرای واقعی قانون و قانون‌مداری می‌تواند به حقوق واقعی خودش برسد. وقتی قانون زیرپا گذاشته نشود؛ از مردم عادی تا مدیران، کارها روال منطقی پیدا می‌کند لابد و دیگر جایی برای اعتراض باقی نمی‌ماند.

هشتگ روز

#Nostradamus2018

امریکا نابود می‌شود؟!

وقتی سال ۲۰۱۶ بعد از کشمکش‌های بسیار بالاخره دونالد ترامپ موفق شد در رقابت‌های پنجاه و هشتمین انتخابات ریاست‌جمهوری برنده میدان شود، خیلی‌ها دوباره یادی از پیشگویی‌های نوستراداموس کردند و گفتند: «حالا او علاوه بر پیشگویی حملات ۱۱ سپتامبر، پیروزی دونالد ترامپ را هم در کارنامه موفق خود دارد.» هر چند همان روزها هم خیلی‌ها استناد به پیشگویی‌ها را خرافه خواندند و عده دیگری هم نام بابا وانگا، زن نابینای بلغار را پیش کشیدند و گفتند او تنها پیشگوی معتبر دنیاست که علاوه بر حمله دو پرنده آهنین به امریکا توانسته ظهور داعش را هم پیشاپیش خبر دهد، اما نام نوستراداموس و پیشگویی‌هایش دهان به دهان چرخید و ستاره‌شناسان و پیشگویان در کتاب‌هایش دنبال پیش گویی‌های دیگر او بودند. با آغاز سال ۲۰۱۸ میلادی یک بار دیگر نام نوستراداموس و پیشگویی‌هایش به میان آمده و این بار کاربران توییتر در سراسر دنیا با هشتگ «Nostradamus2018» به استقبال سال جدید رفتند؛ کاربری توییت کرده: «اگر پیشگویی نوستراداموس در مورد پیروزی ترامپ رو جدی گرفته بودیم، الان با حال بهتری سال ۲۰۱۸ رو شروع می‌کردیم»، کاربری که نام کاربری‌اش را هم نوستراداموس انتخاب کرده، نوشته: «طبق پیشگویی نوستراداموس سال ۲۰۱۸ در اروپا سیل می‌آید و در آسیا موج شدید گرما، جهان در حال اتمام است»، کاربر دیگری از چین نوشته: «واقعا در دنیای امروز هنوز عده‌ای پیشگویی‌های مردی که چهارصد و پنجاه سال پیش مرده را باور می‌کنند؟»، کاربری از لندن توییت کرده: «من از نوستراداموس چیزی نشنیدم ولی بابا وانگا برگزیت رو پیش‌بینی کرده بود»، کاربر دیگری نوشته: «بابا وانگا پیشگویی کرده بوده که شخصی مثل اوباما آخرین رییس جمهور امریکا خواهد بود، یعنی ممکنه ترامپ نتونه ریاست‌جمهوری‌اش رو تموم کنه؟»، کاربر دیگری از نیویورک توییت کرده: «به نظرم یه اختلالی پیش اومده چون نوستراداموس برای سال ۲۰۱۸ پیش گویی کرده مشکلات اقتصادی امریکا رو نابود می‌کنه، از این بدتر هم مگه داریم؟»، کاربر دیگری توییت کرده: «انگار جدی جدی زمستان در راه است، نوستراداموس برای سال ۲۰۱۸ پیشگویی کرده: جنگ جهانی سوم آغاز خواهد شد» و در نهایت کاربری نوشته: «در دنیایی که هر روز باید با خودت تکرار کنی بی‌خبری خوش‌خبری است، واقعا کسانی هستند که پیشگویی‌ها را می‌خوانند؟»